



پیغام عشق

قسمت هزار و یکم





خانم سرور



خلاصه شرح غزل ۳۰۹۹ دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۳۸ گنج حضور

بداد پندم استاد عشق ز استادی
 که هین، بترس ز هر کس که دل بدو دادی
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۹۹

[مولانا از زبان انسان می گوید:] وقتی با فضاگشایی و خروج از من ذهنی، از سبب‌سازی ذهن دور و با زندگی یکی شدم، تنها استاد عالم که خداوند است با استادی خودش از طریق عشق، به من شاگرد پندی را داد که از روز الست داده بود: «آگاه باش و از هر کسی که دلت را در اختیار تصویر ذهنی‌اش گذاشته‌ای و با او همانیده شده‌ای بترس.»

[یکی از خطرناک‌ترین چیزهایی که می‌توانی در مرکزت بگذاری تصویر ذهنی یک آدم است، آن هم آدمی که همانیدگی‌هایش مدام تغییرش می‌دهند. با گذاشتن یک من ذهنی دیگر در مرکزت و کنترل او، امکان دخالت شیطان و تولید درد توسط او را فراهم می‌کنی و از آن جایی که من ذهنی دائماً تأکید بر غیریت و جدایی دارد، هرگز نمی‌توانی با کسی که در ذهن دوستش داری به وصال و وحدت برسی.]

هر آن کسی که تو از نوش او بنوشیدی
 ز بعد نوش کند نیشِ اوت فَصّادی
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۹۹
 -فصّادی: رگ‌زنی، حجامت‌گری

اگر کسی به مرکزت آمد و تو از هر چیزی که او به تو داده و برایت مانند عسل است نوشیدی و با آن همانیده شدی، بدان که بعد از چنین نوشیدنی، نیش او رگ تو را می‌زند یعنی برایت درد ایجاد می‌کند. [مولانا با این بیت نتیجه‌گیری می‌کند که گذاشتن هیچ‌چیز علی‌الخصوص تصویر ذهنی یک آدم دیگر در مرکزت صحیح نیست و مدام وادارت می‌کند کنترلش کنی از ترس این که مبادا تغییر کند و مطابق میل نباشد و یا بی‌اعتماد شوی که مبادا دروغ بگوید و وفای به عهد نکند و این‌ها یعنی ایجاد درد.]

چو چشمِ مستِ کسی کرد حلقه در گوشت
 ز گوش پنبه برون کن، مجوی آزادی
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۹۹

اگر چشمِ مستِ انسانی دیگر که به مرکزت آمده و آزادی را از تو گرفته حلقه نوکری را در گوش تو کرد و غلامش شدی، در این صورت دیگر آزادی را جست‌وجو نکن. بیا و پنبه از گوش من ذهنی‌ات درآور و این نصیحت را خوب بشنو. [عاشق شدن براساس زندگی و زنده شدن به خدا خوب است اما این که در ذهن عاشق کسی بشوی و با او همانیدگی پیدا کنی و صفات خوبی برایش تجسم کنی که درحقیقت دروغین‌اند، سبب از دست رفتن آزادی‌ات خواهد شد. زمانی می‌توانی از آزادی سخن بگویی که درون خودت از وضعیت‌ها و همانیدگی‌ها آزاد شده باشی.]

برین بنه دل خود را چو دخل خنده رسید
 که غم نجوید عسرت، ز خرمن شادی
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۹۹

دلت را روی این بگذار و بر این موضوع تمرکز کن که وقتی فضا را باز می کنی، دخل و درآمد شادی بی سبب می آید و در چنین صورتی من ذهنی و غم هایش از خرمن شادی تو مالیات نمی گیرد و چیزی کم نمی کند. [هشیار باش که اگر بر حسب همانیدگی ها شاد شوی موقتی است زیرا من ذهنی اجازه نمی دهد شادی پایدار نصیب شود و از هر اتفاقی درد و مانع و مسئله می سازد. فضا را باز کن و بدون مقاومت و قضاوت اجازه بده خرد زندگی برایت کار کند تا در این لحظه ابدی ساکن شوی و درآمد خنده که شادی بی سبب است و من ذهنی قدرت کم کردنش را ندارد نصیب دلت شود.]

مگر زمینِ مسلّم دهد تو را سلطان
چنانکه داد به بشر و جنیدِ بغدادی
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۹۹

باید تسلیم شوی و مرکز را عدم کنی تا فضای درون باز شود و قدرت معنوی حقیقی را به دست آوری.
در این صورت است که سلطان یعنی خداوند، زمینِ مسلّم را که همان فضای گشوده شده است به تو خواهد داد،
همان طور که به دیگر انسان‌های زنده شده به زندگی مانند بشر و جنیدِ بغدادی داده است.

چو طوقِ موهبت آمد، شکست گردنِ غم
رسید دادِ خدا و بمرد بیدادی
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۹۹
-موهبت: عطا، بخشش

وقتی فضا باز شود و هشیاری نظر یا حضور حاصل گردد، «طوقِ موهبت» که گردن بند بخشش الهی است نصیب انسان می شود. با چنین موهبتی عدل و داد و لطف و دهش خداوند گردن غم را می شکند و ظلم و بیدادگری من ذهنی را که با سبب سازی و همانیدگی حاصل شده از بین می برد.

به هر کجا که روی ماه بر تو می‌تابد
 مه‌ست نورفشان بر خراب و آبادی
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۹۹

[وقتی سلطان یا خدا آن زمین مسلّم را که فضای گشوده‌شده و تسلیم است به تو بخشید] هر جا بروی از آن
 فضا و از مرکزت نور هشیاری و روشنی زندگی می‌بارد و مانند چراغ‌قوه‌ای مسیрт را روشن می‌کند. از تابع
 مکان بودن رها می‌شوی و با چشم عدم می‌بینی که هر جا بروی تنها نیستی. زندگی همراه توست و چون ماه
 تابان بر قسمت‌های درست‌شده تو که همانیدگی و رنجش را انداخته می‌تابد و با تشعشع خود قسمت‌هایی را
 هم که هنوز همانیدگی دارد و خراب است ترمیم می‌کند.

غلام ماه شدی، شب تو را به از روز است
که پشتدار تو باشد میان هر وادی
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۹۹

اگر غلام ماه بشوی یعنی تمام حواست به این باشد که به جای سبب‌سازی در ذهن و ایجاد پندار کمال و کارافزایی من‌ذهنی، فضا را باز کنی و زندگی مانند ماه از مرکزت بالا بیاید، حتی همین جهان فرم نیز برایت مانند یکی شدن با زندگی یعنی جهان غیرفرم خواهد شد. با چنین وضعیتی می‌توانی هشیاری، برکت و عشق را در جهان پخش کنی. وقتی خدا حامی و پشتیبان تو باشد، بودن در این تن و استفاده از ذهن هم لذت‌بخش می‌شود زیرا با هدایت نور او، می‌توانی چالش‌های زندگی را حل و به مردم خدمت کنی.

خُنک تو را و خُنک جمله همرهانِ تو را
 که سعد اکبری و نیکبخت افتادی
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۹۹

با چنین وضعیتی که از فضاگشایی تو و عمل برحسب نظم زندگی و پرهیز از سبب‌سازی ذهن حاصل می‌شود، خوشا به حال تو و خوشا به حال کسانی که همراه تو هستند و نور تو روشنشان می‌کند زیرا همگی سعد اکبر و خوش‌شگون و نیک‌بخت هستید. هر جا باشید زندگی به زیبایی مقابل رویتان گشوده می‌شود و اتفاقات خوب را با خردش برایتان رقم می‌زند.

به وعده‌های خوشش اعتماد کن ای جان
 که شاه مثل ندارد به راست‌میعادی
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۹۹
 -راست‌میعادی: صدقِ قول، راست‌وعده‌بودن

به وعده‌های خوش خداوند اعتماد کن که قول داده اگر فضا را باز و مرکزت را عدم کنی کمکت می‌کند. بدان که شاه یعنی خداوند در وفای به‌عهد و راست‌گویی و خوش‌قولی نظیر و مانند ندارد و کمکش حتمی است و از دردها نجات می‌دهد. [برخلاف من‌ذهنی که هرگز راست‌میعاد و خوش‌قول نیست، زیر تعهدش می‌زند و حرف‌ها و ادعاهایش واهی است. درس دیگر مولانا در این بیت مهم، ضرورت وحدت هشیارانه و اعتماد انسان‌های فضاگشا به یکدیگر و خوش‌قولی و تعهدشان نسبت به هم برای از بین بردن موجودیت دردزای من‌ذهنی است.]

به گوش تو همه تفسیر این بگوید شاه
 چنانکه اشتر خود را نوازند حادی
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۹۹
 -حادی: آوازخواننده برای شتران

اگر فضا را باز کنی شاه یا خداوند، تفسیر این غزل را در گوش تو خواهد گفت. در واقع معنا و تفسیر اصلی غزل را زمانی می‌فهمی که آن را از خود شاه بشنوی؛ و این ممکن نمی‌شود مگر آن که تمام شئونات، جسم، فکر، هیجان‌ات و درونت را در این لحظه تحت نظم زندگی درآوری و به آهنگی کوک شوی و زندگی کنی که خدا برایت می‌زند. درست همان طور که آوازخوان شترها، با آواز و نوایش شترها را کوک می‌کند که خوب راه بروند.

با تشکر:
 تنظیم‌کننده متن: فرزانه
 گوینده: سرور



خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۳۸ گنج حضور، بخش اول

چه چگونه بُد عدم را؟ چه نشان نهی قدم را؟
نگر اولین قدم را که تو بس نکو نهادی
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۴۲
-قدم: دیرینگی، قدیم (مقابل حدوث)

چرا عدم و فضای یکتایی را توصیف می‌کنی؟ عدم یا زندگی چگونه ندارد. چرا خداوند و خودت را که از جنس او هستی نشان‌دار می‌کنی؟ خوب نگاه کن که در این لحظه اولین قدم را درست برداری یعنی فضا را بگشایی.

گفتم دوش عشق را: ای تو قرین و یارِ من
هیچ مباش یک نفس غایب از این کنارِ من
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۲۹

وقتی این لحظه فضا را باز کردم و از جنس عشق، از جنس خداوند، شدم به او گفتم تو قرین و یار من هستی، حتی یک لحظه هم از کنار من غافل نشو. من از جنس تو هستم، من می‌خواهم فضا را باز و مرکز را عدم کنم و با تو به وحدت هشیارانه برسم و دوباره از جنس تو شوم. [شما نباید هیچ لحظه‌ای بدون مرکز عدم باشید وگرنه وقتتان را تلف کرده و ایجاد درد و مسئله می‌کنید.]

از قرین بی قول و گفت‌وگوی او
 خو بدزد دل نهان از خوی او
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۳۶

دل انسان بدون هیچ گفت‌وگویی، به‌طور پنهانی و از طریق ارتعاش، خو و سیرت هم‌نشینی را که با او قرین شده‌است، می‌دزدد. [پس اگر قرین شما خداوند و خواندن ابیات مولانا باشد در این صورت از طریق فضاگشایی از زندگی و مولانا خو می‌دزدید ولی اگر قرین شما من‌های ذهنی و انسان‌های پردرد باشند از جنس من‌ذهنی شده و دل شما درد را از آن‌ها می‌دزدد.]

می رود از سینه‌ها در سینه‌ها
از ره پنهان، صلاح و کینه‌ها
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۲۱

صفات و انرژی‌های خوب زندگی و انرژی‌های بد و مخرب من‌ذهنی به طور پنهانی و از طریق ارتعاش از مرکز انسانی به مرکز انسان دیگر راه پیدا می‌کند. [بنابراین شما باید مرکز و سینه خود را از طریق فضاگشایی قرین خداوند کنید.]

بر قرین خویش مَفرّا در صفت
کآن فراقِ اَرَدِ یقین در عاقبت
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۱۴

تو که از جنس خداوند و قرین او هستی، در توصیف زندگی از اعتدال خارج نشو یعنی در پیشگاه خدا حسِ
دانایی نکن و در حرف زدن از او پیشی نگیر، چراکه سرانجام این کار باعث جدایی تو از زندگی می‌شود.

نُطقِ موسیٰ بُد بر اندازه، ولیک
 هم فزون آمد ز گفتِ یارِ نیک
 -مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۱۵

سؤالات و حرف‌های حضرت موسی از حضرت خضر از نظر خودش به‌اندازه بود ولی همان سؤال‌ها از نظر حضرت خضر زیاد بود، یعنی انسان با من‌ذهنی‌اش در حرف زدن از خداوند پیشی می‌گیرد.
 [داستان موسی و خضر داستان ما با خداوند هم هست. ما یک من‌ذهنی داریم که مانند داستان موسی و خضر، تندتر از خداوند حرف می‌زند. خضر نماد خداوند یا جاودانگی ما است. موسی هم نماد پیغمبری ماست که می‌توانیم پیغام زندگی را از فضای یکتایی بیاوریم.]

آن فزونی با خضر آمد شقاق
گفت: رو تو مکتبری هذا فراق
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۱۶
-شقاق: جدایی و دشمنی
-مکتبر: پرگو

آن زیاد سؤال کردن و جلو زدن موسی از خضر باعث جدایی آن دو شد، در نتیجه خضر گفت: حالا که زیاد حرف می زنی و ساکت نمی شوی برو که وقت جدایی من و تو رسیده است. خداوند هم به ما می گوید حالا که فضاگشایی نمی کنی و با ذهنت زیاد حرف می زنی، برو با فکرهای من ذهنی ات، مسائلت را حل کن.

(قرآن کریم، سوره کهف (۱۸)، آیه ۷۸)
«قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ ...»
«گفت: این [زمان] جدایی میان من و توست ...»

موسیا، بسیار گویی، دور شو
ور نه با من گنگ باش و کور شو
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۱۷

خضر گفت: ای موسی خیلی حرف می‌زنی، از من دور شو. اگر می‌خواهی با من همراه باشی باید لال و کور باشی.
خداوند هم به ما می‌گوید با ذهنت در حرف زدن زیاده‌روی می‌کنی اگر با من می‌آیی لال و کور شو یعنی فضا را
بگشا و ذهنت را خاموش کن. من دارم همه‌چیز را درست می‌کنم.

ور نرفتی، وز ستیزه شسته‌یی
 تو به معنی رفته‌یی بگسسته‌یی
 -مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۱۸
 -شسته: مخفف نشسته است.

خضر به موسی می‌گوید اگر نیروی و با پافشاری همین‌جا بمانی، بدان که تو در اصل از من دور شده و جدا افتاده‌ای. خداوند هم به ما می‌گوید اگر با مقاومت و ستیزه هنوز در ذهن نشسته‌ای و با من ذهنی از من کمک می‌خواهی، بدان که در اصل و در معنا رفته‌ای و از اداره من خارج شده‌ای [ولی بالاخره درد تو را به من برمی‌گرداند].

دیو چون عاجز شود در افتتان
استعانت جوید او زین انسیان
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۲۱
-افتتان: گمراه کردن

دیو یا شیطان یعنی نیروی همانیدگی و درد جهان وقتی انسان را در حال فضاگشایی و تمرکز روی خود می بیند و در گمراه کردن او عاجز می شود، از کسانی که من ذهنی دارند کمک می گیرد تا او را از ادامه کار روی خود بازدارند.

[اگر با مولانا پیش می روید، نگذارید کسی بیاید با شما دوست شود و شما را از راه به در کند.]

که شما یارید با ما، یاری‌ای
جانب‌مایید جانب‌داری‌ای
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۲۲

شیطان به آن‌ها می‌گوید: شما از جنس ما و یار ما هستید، ما را یاری کنید، این شخص دارد به حضور می‌رسد.
شما حامی ما هستید، پس از ما حمایت کنید.

تو چو عزم دین کنی با اجتهاد
دیو، بانگت بر زند اندر نهاد
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۲۶

اگر تو عزم دین کنی یعنی فضا را بگشایی و با خدا یکی شوی و در این راه با پرهیز و فضاگشایی تمام
کوششت را به کار ببری و به حرف مولانا گوش بدهی، در این صورت شیطان در درونت سروصدا راه می‌اندازد.

که مرو زان سو، بیندیش ای غوی
که اسیر رنج و درویشی شوی
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۲۷
-غوی: گمراه

شیطان در گوش تو می‌خواند: ای گمراه، به آن سو یعنی به سوی فضاگشایی نرو و اندیشه کن، چراکه با این کار
اسیر درد و درویشی خواهی شد.

بینوا گردی، ز یاران و ابری
خوار گردی و پشیمانی خوری
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۲۸

دیو از طریق من ذهنی خودت به تو می گوید: اگر راه دین یعنی فضاگشایی و مرکز عدم را ادامه دهی و همانیدگی‌ها را رها کنی، بینوا و تنگدست خواهی شد و از دوستانت جدا می شوی، در نتیجه خوار و ذلیل شده و دچار پشیمانی می شوی.

تو ز بیم بانگ آن دیو لعین
واگریزی در ضلالت از یقین
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۲۹
-ضلالت: گمراهی

ای طالب تو از ترس فریاد آن دیو لعین که به وسیله من ذهنی خودت و من های ذهنی اطرافت به گوشت بانگ می زند، از این یقین یا همان فضای گشوده شده می گریزی و دوباره به گمراهی و تاریکی من ذهنی پناه می بری.

(قرآن کریم، سوره اسراء (۱۷)، آیه ۶۴ و ۶۵)

«وَاسْتَفْزِزْ مَنْ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبْ عَلَيْهِمُ بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكِهِمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعَدَّهُمْ وَمَا يَعِدُّهُمْ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا.»

«با فریاد خویش هر که را توانی از جای برانگیز و به یاری سواران و پیادگان بر آنان [به من‌های ذهنی] بتاز و در مال و فرزند با آنان شرکت جوی و به آنها وعده بده. و حال آنکه شیطان جز به فریبی وعده‌شان ندهد.»
[بنابراین شما از بانگ دیو، چه بخواهد شما را تطمیع کند، چه بترساند، نباید بترسید.]

«إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلًا»

«تو را بر بندگان من [کسانی که فضاگشایی می‌کنند] هیچ تسلطی نباشد و پروردگار تو برای نگهبانی‌شان کافی است.»

(قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۲۶۸)

«الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ.»

«شیطان شما را از بینوایی می ترساند و به کارهای زشت وامی دارد، در حالی که خدا شما را به آمرزش خویش و افزونی [یعنی فضاگشایی و بزرگ شدن] وعده می دهد. خدا گشایش دهنده و داناست.»

[این که خدا گشایش دهنده است یعنی نه تنها حل کننده مسائل ماست بلکه گسترش دهنده ما در درون هم هست و دانایی هم از آن اوست.]

چون بود آن بانگِ غول؟ آخر بگو
مال خواهم، جاه خواهم، و آبرو
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۵۲

حالا بگو بینم بانگِ غولِ من ذهنی یا شیطان چگونه است؟ آن بانگِ می گوید: مال یعنی همانیدگی‌ها را
می خواهم، مقام می خواهم و جلال و قدرت ظاهری، آبروی مصنوعی، احترام و تأیید مردم را نیز می خواهم.
[هرکسی که به همانیدگی‌ها و قدرت و مقام چسبیده و از آن‌ها زندگی می خواهد، نوکر شیطان است].

از درونِ خویش این آوازه‌ها
منع کن تا کشف گردد رازها
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۵۳

این آوازه‌ها که از درونت برمی خیزد را با فضاگشایی منع و خاموش کن تا رازها و حقایق زندگی بر تو آشکار شود.

ذکر حق کن، بانگِ غولان را بسوز
چشمِ نرگس را ازین کرکس بدوز
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۵۴

ذکر حق کن یعنی فضا را بگشا و از جنس زندگی شو و از طریق فضاگشایی آواز گمراه کننده من ذهنی را بسوزان و این چشم عدمت که چشم خداست را از این کرکس من ذهنی فروبند و از طریق هشیاری نظر و با فضای گشوده شده بین.

نفس و شیطان، هر دو یک تن بوده‌اند
در دو صورت خویش را بنموده‌اند
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۵۳

نفس یعنی من‌ذهنی و شیطان که درواقع نیروی همانش درد و همانیدگی‌ها در جهان بیرون است، هر دو در اصل از یک جنس بوده‌اند، اما به دو صورت خودشان را نشان داده‌اند، یکی به صورت من‌ذهنی در انسان و دیگری هم خود شیطان.

چون فرشته و عقل، که ایشان یک بُدند
 بهر حکمت‌هاش دو صورت شدند
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۵۴

همان‌طور که فرشته یعنی فضای گشوده‌شده و عقل کل یکی بوده‌اند اما به خاطر حکمت‌های الهی به دو صورت جلوه کرده‌اند، یکی حضور انسان است و دیگری هم که خداوند می‌باشد. [در انسان خداوند به خودش زنده می‌شود پس ما نمی‌خواهیم نفس و تابع شیطان باشیم.]

ما همه مرغابیانیم ای غلام
بحر می داند زبان ما تمام
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۷۹

ای پسر، ما همه به منزله مرغابی هستیم، یعنی به دریای یکتایی تعلق داریم، بنابراین دریا زبان حال ما را کاملاً می داند. [ما نیز زبان او را می فهمیم. زبان او من ذهنی نیست.]

پس سلیمان بحر آمد، ما چو طیر
در سلیمان تا ابد داریم سیر
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۰
-طیر: پرنده

پس سلیمان که نماد زندگی ست به منزله دریاست و ما همچون پرندگان هستیم که تا ابد در دریای یکتایی سیر می کنیم.

با سلیمان، پای در دریا بنه
تا چو داود آب، سازد صد زره
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۱

این لحظه فضا را باز کن، از فضای خشکی ذهن بیرون بپر و لحظه به لحظه با سلیمان قدم در دریای یکتایی بگذار تا آب دریای زندگی برای تو همچون حضرت داود (ع) صد نوع زره حضور بسازد تا دیگر هیچ من ذهنی نتواند به تو آسیب بزند.

آن سلیمان، پیشِ جمله حاضرست
 لیک غیرت چشم‌بند و، ساحرست
 -مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۲

آن سلیمان یعنی خداوند دائماً پیش همه ما حضور دارد اما چون ما از جنس من‌ذهنی هستیم و فضا را باز نمی‌کنیم، قانون غیرت زندگی چشم‌هشیاری ما را می‌بندد و ما را جادو می‌کند و اجازه نمی‌دهد که او را ببینیم و وارد دریای یکتایی شویم.
 [قانون غیرت خدا می‌گوید اگر تو از جنس من باشی، یعنی این لحظه مرکزت را عدم کنی می‌توانی با من تماس بگیری و من می‌توانم به تو کمک کنم. اما تا زمانی که من‌ذهنی هستی نمی‌توانی با من تماس بگیری و مرا ببینی، چراکه اصلاً من‌ذهنی وجود ندارد، تو در توهم هستی و من با توهم کار نمی‌کنم.]

تا ز جهل و، خوابناکی و، فضول
او به پیش ما و، ما از وی ملول
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۳
-ملول: افسرده، اندوهگین

بنابراین به سبب جهل و عقل من ذهنی، بودن در خواب ذهن و زیاده‌گویی ما که جلوتر از خدا حرف می‌زنیم،
در حالی که خداوند پیش ماست ولی ما از او خسته و دلخور هستیم.

تشنه را درد سر آرد بانگ رعد
 چون نداند گو کشاند ابر سَعد
 -مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۴
 -سَعد: خجسته، مبارک

من ذهنی تشنه با شنیدن بانگ رعد، بانگ حوادث، دچار درد سر می‌شود، چراکه او نمی‌داند که آن ابر خوش‌شگون برکت و باران رحمت ایزدی را در پی خواهد داشت.
 [اگر فضا را باز کرده و درک کند که از جنس این لحظه بوده و از جنس توهمی گذشته و آینده نیست و صبر و شکر کند، ابر سعد باران رحمت ایزدی را می‌آورد. درواقع مسبب، این کار را انجام می‌دهد.]

چشم او ماندهست در جوی روان
بی خبر از ذوق آب آسمان
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۵

چشم من ذهنی تشنه، بر جوی روانِ ذهن و فکر بعد از فکر که وضعیت‌ها را نشان می‌دهد، دوخته شده‌است، چراکه از آن‌ها زندگی می‌خواهد و از ذوق آب و خردی که با فضاگشایی از آسمان گشوده‌شده درون می‌آید بی‌خبر است.

مَرَكِبِ هَمَّتِ سَوَى اسبابِ راند
 از مُسَبِّبِ لاجَرَمِ محروم ماند
 -مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۶

چون منِ ذهنی همه همت و تلاش خود را صرف علت و معلول و سبب‌سازی ذهن می‌کند و حواسش به همانیدگی‌ها، فکرهای شرطی‌شده و الگوهای قدیمی‌ست که از آن‌ها زندگی بگیرد و فضا باز نمی‌کند، به‌ناچار از مسبب‌الاسباب یعنی خداوند که با فضاگشایی کار می‌کند، محروم مانده‌است.

آنکه بیند او مُسَبِّب را عَیَان
کی نَهَد دل بر سَبَب‌های جِهَان؟
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۷

آن کسی که فضا را باز کند و آشکارا مسبب را ببیند که با خرد فضای گشوده‌شده و از طریق کن‌فکان کارها را درست می‌کند، دیگر دل‌بسته سبب‌سازی ذهن و فکر بعد از فکر نمی‌شود.

تنظیم‌کننده متن: لیلا
گوینده: لیلا



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود

